

نگرشي اجمالي به حقوق جنگ*

دکتر محمدرضا ضيايي بيگدلي

جنگ و توسل به زور

جنگ يکي از جلوه هاي بارز «توسل به زور» است. فرهنگ اصطلاحات حقوق بين الملل توسل به زور را به دو صورت مضيق و موسع تعريف کرده است.

توسل به زور در مفهوم نخست، عبارت است از هرگونه عمل قهرآمیزی که نتوان آن را اقدامي نظامي قلمداد نمود. اما در مفهوم دوم، کلیه تدابیر و عملیات نظامي، از جمله جنگ را شامل می شود.

تعريف جنگ

*. هر چند حقوق جنگ از مباحث وسيع حقوق بين الملل عمومي است و مقالات و مطالب زيادي به زبانهاي خارجي در مورد آن نوشته شده و خصوصاً در حقوق اسلامي قابل بررسي و بحث فراوان مي باشد، ولي از آنجا که در ادبيات حقيقي ما اين موضوع مورد گفتگوي کافي قرار نگرفته بلکه جز اشاره اي گذرا بدان نشده است، علي هذا به چاپ مقاله حاضر که نگرشي اجمالي به اين مهم نموده، اقدام شد؛ با اين اميد که در شماره هاي بعدي، مقالات مفصلتر و بيشتري در اين خصوص منتشر نماييم. «مجله حقيقي»

«جنگ يك پديده آسيبشناسي اجتماعي و عامل تغيير شكل سياسي است كه مي‌توان آن را از لحاظ تاريخي، سياسي، اقتصادي، نظامي، جامعه‌شناسي و غيره مورد مطالعه و بررسي قرار داد».¹ اين نوع ملاحظات از دیدگاه حقوقداني كه نظرش بايد معطوف و محدود به مفهوم حقوقي جنگ باشد، مورد توجه نيست.

در حقوق بين‌الملل، جنگ شیوة اجبار همراه با اعمال قدرت و زور است كه مي‌توان آن را از نظر حقوقي چنين تعريف نمود: جنگ به‌عنوان «ابزار سياست ملي»، مجموعه عمليات و اقدامات قهرآمیز مسلحانه‌اي است كه در چارچوب مناسبات كشورها (دو يا چند كشور) روي مي‌دهد و موجب اجراي قواعد خاصي در كل مناسبات آنها با يكديگر و همچنين با كشورهاي ثالث مي‌شود. در اين جهت، حداقل يكي از طرفين مخاصمه درصدد تحميل نقطه‌نظرهاي سياسي خويش بر ديگري است. به اين ترتيب، عمليات قهرآمیز مسلحانه وسيله و هدف تحميل اراده مهاجم مي‌باشد. از تعريف ارائه شده مي‌توان چنين نتيجه

1. Ch. Rousseau: Droit International public, Précis Dalloz, 8 éd., 1976, p.337.

گرفت که مفهوم حقوقی جنگ شامل چهار عنصر یا رکن اساسی است: عنصر تشکیلاتی و سازمانی (کشورها)، عنصر مادی (اعمال قدرت مسلحانه)، عنصر معنوی یا روانشناسی (قصد و نیت جنگ) و سرانجام هدفدار بودن جنگ (منافع و مصالح ملی).

عناصر سازنده مفهوم حقوقی جنگ

عنصر تشکیلاتی و سازمانی (ارگانیك):

یکی از عناصر اساسی سازنده مفهوم جنگ، عنصر تشکیلاتی و سازمانی یعنی «کشورها» می‌باشد. جنگ مستلزم نبرد نیروهای مسلح کشورها با یکدیگر است؛ از این‌رو، جنگ به‌عنوان نوعی رابطه کشور با کشور تلقی می‌شود.

این عقیده مخصوصاً از سوی «ژان ژاک روسو» در کتاب «قرارداد اجتماعی» (1762) ابراز شده است: «جنگ به هیچ‌وجه رابطه انسان با انسان نیست؛ بلکه رابطه کشور با کشور است که در آن افراد، نه به‌عنوان انسان و یا حتی به‌عنوان تبعه، بکه به مثابه شهروندان و مدافعان و

تنها برحسب تصادف و اتفاق با یکدیگر دشمن شده اند».²

نتیجتاً جنگ داخلی - حداقل تا زمانی که مسئله «شناسایی به عنوان متخاصم»³ پیش نیامده باشد - جنگ به مفهوم خاص کلمه نیست.

در منازعات داخلی، علی‌الاصول قواعد حقوق داخلی حاکم است؛ با این حال، عهدنامه‌های 1949 ژنو و پروتکل‌های الحاقی آنها در 1977، اجرای برخی قواعد حقوق جنگ را که دیدگاه‌هایی بشردوستانه دارند، برای جنگ‌های داخلی که در قلمرو کشورهای متعهد بروز می‌کنند، پذیرفته‌اند. بعداً در مورد این عهدنامه‌ها گفتگو خواهیم کرد.

عصر مادی (اعمال قدرت مسلحانه):

2. Op.cit, p. 338.

3. جنگ داخلی ممکن است در شرایطی مفهوم خاص جنگ را بیابد؛ از جمله در وضعیتی که حکومت قانونی یا کشور ثالث، مخاصمه (جنگ داخلی) را به‌عنوان جنگ به رسمیت بشناسد. البته چنین شناسایی، مخاصمه را به جنگ بین‌المللی تبدیل نمی‌نماید، مگر نسبت به کشورهای که آن را جنگ بین‌المللی شناخته باشند. در رویه عمومی بین‌المللی، این نوع شناسایی، اختیاری است.

عنصر دیگر جنگ، عنصر مادی است که آن اعمال قدرت یا خشونت مسلحانه واقعی و عملی می‌باشد. به عبارت دیگر، جنگ همواره با عملیات و اقدامات قهرآمیز مسلحانه‌ای همراه است که توسط نیروهای مسلح کشورهای متخاصم و تحت فرماندهی، اقتدار و مسئولیت آنها صورت می‌گیرد. «بدون استفاده از نیروی اسلحه، جنگ معنی و مفهوم حقوقی ندارد. اصطلاح «جنگ سرد» که حالات گوناگون برخوردهای عقیدتی میان شرق و غرب را پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد، فاقد مفهوم حقوقی جنگ است. حقوق بین‌الملل مشخص نمی‌کند که عملیات قهرآمیز مسلحانه باید در چه سطحی باشد تا جنگ تلقی شود؛ ولی به‌طور کلی و از حیث حقوقی، جنگ زمانی آغاز می‌شود که توسط مؤثر و واقعی به اسلحه صورت گرفته باشد، جنگ با آتش‌بس (که متارکه موقت یا دائمی جنگ را موجب می‌شود) خاتمه نمی‌پذیرد. آتش‌بس پایان عملیات جنگی است، نه پایان خود جنگ. پایان قطعی جنگ هنگامی است که با انعقاد معاهده‌ای، صلح میان متخاصمان برقرار شود».⁴

4. N. Quoc Dinh: Droit International Public, L.G.D.J., 2éd., p. 855 et 856.

عنصر معنوي يا روانشناسي (قصد و نيت جنگ):

«عنصر سوم جنگ، عنصري معنوي يا روانشناسي است و آن اراده قطعي يکي از طرفين متخاصم است؛ زيرا جنگ بدون قصد و نيت، معني و مفهومي ندارد. در کنفرانسهاي لاهه (1907)، کشورهاي امضاکننده معاهدات، اعلام صريح اراده را جهت مبادرت به جنگ ضروري دانستند. طبق عهدنامه سوم مربوط به شروع مخاصمات مورخ 18 اکتبر 1907، جنگ قانوناً زماني آغاز ميشود که اخطار صريح قبلي به صورت اعلاميه جنگ بدون قيد و شرط و يا از طريق اولتيماتوم (اتمام حجت) که يك اعلاميه جنگ م شروط تلقي ميشود، صورت گرفته باشد. هرگاه يکي از کشورهاي متعاهد عهدنامه سوم، مخاصمات را بدون اعلام قبلي آغاز کند، از تعهدات خود عدول کرده و مرتکب جرم بين المللي شده است. الزام به اعلام قبلي جنگ يك قاعده قراردادي نيست که فقط نسبت به متعاهدان مجري باشد؛ بلکه يك اصل شناخته شده عرفي است که عموميت جهاني دارد.

بنابراین، شرکت‌کنندگان در مذاکرات لاهه، قاعده جدیدی وضع نکردند و تنها قاعده عرفی موجود را مدون ساختند. این قاعده در گذشته در جوامع یونانی، رومی و در قرن وسطی نیز وجود داشته است».⁵

هدفدار بودن جنگ (منافع و مصالح ملی):

عنصر چهارم جنگ، مشخص بودن جهت و غایت جنگ است. یعنی کشور آغازگر جنگ هدفی معین و نهایی دارد که همواره درصدد پیگیری و نیل به آن است. این هدف معمولاً تحمیل یا قبولاندن يك نقطه نظر سیاسی و یا به عبارت روشن‌تر يك منظور و هدف ملی می‌باشد. در واقع، کشور مهاجم مدعی است جنگی که آغاز کرده براساس «منافع و مصالح ملی» بوده است. اما اینکه «منافع و مصالح ملی» کدام است و بر چه پایه‌ای استوار می‌باشد، از مباحث علوم سیاسی و خارج از حوصله این مقاله است.

طرفداران مکتب حقوق عینی از جمله «ژرژسل» با در نظر داشتن همین عنصر از

5. L.Delbez: Les Principes Généraux Du Droit International public. L.G.D.J., s éd. 1964. p.510 et 511.

تعریف، جنگ را «توسل به نیروی مادی به منظور تغییر دادن نظامهای حکومتی در جامعه بین‌المللی»⁶ می‌دانند. به هر حال، هنگامی که جنگ فاقد خصیصه ملی باشد و به عنوان «ابزار سیاست ملی» تلقی نگردد، دیگر واجد مفهوم خاص خود نیست. فرضاً عملیات نظامی معروف به «عملیات پلیسی» را که در اساسنامه برخی سازمانهای بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد پیش‌بینی شده است، نمی‌توان جنگ نامید.

بخش دوم مفهوم حقوق جنگ

تعریف حقوق جنگ

«جنگ يك وضعیت استثنایي است و طبعاً قواعد مربوط به آن نیز به نام حقوق جنگ، قواعد استثنایي می‌باشد. حقوق جنگ

6. G. Scelle: R.G. 1938. p.275. Note I.

شامل مجموعه اصول و قواعدی است که حاکم بر روابط میان کشورهای متخاصم با یکدیگر و یا میان کشورها متخاصم با کشورهای بی‌طرف می‌باشد. به محض آغاز جنگ، بدون توجه به چگونگی شروع آن، کشورهای متخاصم دیگر تابع حقوق زمان صلح نیستند، بلکه از حقوق جنگ تبعیت خواهند نمود؛ چه این حقوق عرفی باشد، چه قراردادی. کشورهای ثالث (یعنی کشورهای که در مخاصمه شرکت ندارند)، خواه حقوق جنگ را مراعات نمایند یا خیر نیز روابط خود را با کشورهای متخاصم تابع حقوق زمان صلح نمی‌سازند؛ بلکه از آن پس از حقوق بی‌طرفی تبعیت می‌نمایند».⁷

ضرورت وجود حقوق جنگ

حقوق جنگ همواره موجب يك جدال عقیدتی بین صاحب‌نظران بوده و هست. اختلاف‌نظر در این باب بعضاً به حدی است که حتی موجودیت واقعی آن را مورد سؤال قرار می‌دهد. برخی از دانشمندان، حقوق جنگ را قبول ندارند و ضرورت وجود آن را مورد انکار قرار می‌دهند. این گروه در

7. L. Delbez: op.cit. p. 507.

مخالفت با حقوق جنگ به دلایل مهم و اساسی استناد می‌کنند که از آن جمله است:

1- جنگ يك جنایت است و جنایت را نبایستی تحت قاعده درآورد. برای جنایت یا باید مجازات تعیین کرد و یا از وقوع آن جلوگیری نمود.

2- حقوق جنگ، حقوقی بی‌فایده و غیرمفید است؛ زیرا همیشه اجرای آن مؤخر بر وقوع جنگ می‌باشد.

3- حقوق جنگ براساس تجربیات جنگهای گذشته وضع شده و در جنگهای آینده، به دلیل پیشرفتهای سریع علمی و فنی که در این فاصله صورت گرفته است، غیرقابل اجرا می‌باشد.

4- تا زمانی که مسئولیت کیفری فرد در حقوق بین‌الملل کاملاً شناخته نشده و ضمانت‌های اجرایی مؤثر علیه اعمال فردی ناقص حقوق جنگ به وجود نیامده است، این حقوق عملاً اثری نسبت به متخاصمانی که همواره آن را در طول مخاصمات نقض می‌کنند، نخواهد داشت.

5- گرچه مجازات جنایتکاران جنگ دوم جهانی پس از جنگ اهمیت خاص خود را

دارد، منتها بايد آن را يك رويداد استثنائي تلقي نمود.

6— قانونگذار بين المللي مرجحاً بايستي تمامي فعاليت خود را وقف بهتر نمودن و غني ساختن حقوق صلح نمايد تا حقوق جنگ.

به رغم مخالفتهاي ياد شده، توجه به ضرورت حقوق جنگ اهميتي ويژه دارد؛ زيرا واقعيتها خود پاسخگوي مخالفتها است. متأسفانه جنگ به طور قطعي و كامل از صحنه زندگي بين المللي رخت برنيسته است. به راحتي مي توان پذيرفت كه امكان وقوع جنگ در هر لحظه، به دليل نقض تعهدات مربوط از جانب هر يك از كشورها باقي است. بنابراين لازم است حداقل جريان جنگ را تابع مقررات حقوقي نمود و تا آنجا كه بتوان، خطرات و خسارات ناشي از آن را محدود ساخت.

از سوي ديگر، هميشه اين اعتراض وجود داشته و دارد كه قوانين جنگ نقض شده و خواهد شد. «اما مطالعه و بررسي جنگهاي گذشته، از جمله جنگهاي جهاني اول و دوم، خلاف اين ادعا را به اثبات مي رساند. در جنگ جهاني اول، حقوق جنگ

به آن حدي که ادعا شده است، نقض نگردید و چنین ادعایی مسلماً از روی عدم اطلاع و آگاهی است. این عده اطلاعی از نظریه انگلیسی - امریکایی در مورد جنگ نداشتند؛ زیرا به عنوان نمونه از دید انگلیسی‌ها جنگ اقتصادی مشروعیت دارد؛ و یا نمی‌دانستند که هیچ قاعده موضوعه‌ای تا آن زمان جنگ شیمیایی را منع نکرده بود. اینان اعلامیه لندن (1909) [در مورد جنگ دریایی] را جزء حقوق موضوعه قلمداد می‌کنند؛ در حالی که این اعلامیه اساساً به مرحله اجرا درنیامد. بالاخره اینگونه افراد نمی‌دانستند که عهدنامه‌های 1907 لاهه براساس شرط متقابل برای تعدادی از کشورهای متخاصم مثل روسیه، ایتالیا و ترکیه به عنوان قرارداد الزام‌آور نبود؛ زیرا این کشورها آنها را امضا نکرده بودند. جنگ جهانی دوم سیر قهقرايي قابل ملاحظه حقوق جنگ را نشان می‌دهد. در حالی که فرانسه همواره حقوق جنگ را دقیقاً رعایت می‌کرد، آلمان برعکس آشکارا حقوق قراردادی اشغال را نقض کرده بود. در مقابل، متفقین نیز به خاطر استفاده از بمب

اتمی مورد سرزنش قرار گرفتند. از جهت دیگر، طرفین متخاصم بدون توجه و رعایت وضعیت غیرنظامیان، به یک جنگ هوایی بیرحمانه مبادرت ورزیدند. با این حال نبایستی نتیجه گرفت که حقوق جنگ متروک ماند؛ زیرا در موارد بی‌شماری از جمله در مورد رفتار با زندانیان نظامی جنگی، از سوی اکثریت کشورهای متخاصم رعایت گردید».⁸

«البته و با تمام این اوصاف، تضاد موجود میان ممنوعیت جنگ از نظر حقوق بین‌المللی و به‌عنوان یک اصل را با اجرای مقررات حقوق جنگ، نمی‌توان نادیده گرفت. به‌علاوه بایستی به عدم کارایی حقوق پیشگیری‌کننده جنگ نیز اعتراف نمود؛ حقوقی که با پدیده جنگ که یک نهاد غیرقانونی ولی واقعی است، هم‌ارز بوده و در کنار یکدیگر قرار دارند».⁹

منابع حقوق جنگ ملاحظات کلی:

8. Op. cit., p. 508.

9. N. Quoc Dinh: op.cit., 861.

اساساً بایستی بین مقررات حقوق جنگ و مقررات حقوق پیشگیری‌کننده جنگ قائل به تفکیک شد.

در گذشته حقوق جنگ دارای جایگاه خاصی بود و مقررات بین‌المللی مدونی در این زمینه وجود داشت؛ اما امروزه وضع تغییر کرده و حقوق بین‌الملل کمتر به تدوین مقررات مربوط به جنگ می‌پردازد، بلکه مقررات مربوط به پیشگیری از آن را مورد عنایت بیشتری قرار می‌دهد. در نتیجه همین روند، حقوق پیشگیری‌کننده جنگ توسعه زیادی یافته، ولی به حقوق جنگ توجه چندانی نشده است؛ از این رو در مجموع، قواعد موضوعه‌ای که حقوق جنگ را تشکیل می‌دهد بسیار اندک است.

طبقه‌بندی منابع:

منابع حقوق جنگ به‌طور کلی جدا از منابع حقوق بین‌الملل نیست، مخصوصاً منابعی چون عرف، اصول کلی حقوقی و قراردادهای بین‌المللی، جایگاه خاص خود را در حقوق جنگ نیز دارا می‌باشند.

الف - عرف: از آنجا که همیشه مناسبات دوستانه و مسالمت‌آمیز یا

بـالعكس مناسبات خصمانه و غيرمسالمت آميز، به تناوب ميان ملتها وجود داشته است، بنابراین حقوق جنگ، همچون حقوق ديپلماتيك و كنسولي، پيشينه اي ديرين دارد كه به طور كلي از عرف مائه ميگيرد. به اين ترتيب، عرف جاگه اي بسيار مهم و اساسي در حقوق جنگ دارد. منابع عرف متعدد و گوناگون است؛ به عنوان مثال مي توان حتي در اسنادي كه توسط حكومتها و خطاب به نيروهاي مسلح آنها است نيز منبع عرفي غني و سرشاري ملاحظه كرد، مانند دستورالعمهاي دريائي دولت فرانسه مورخ 31 دسامبر 1964.

از سوي ديگر، اين حقوق عرفي است كه مي تواند كمبودهاي موجود در حقوق قرارداداي يا موضوعه را رفع نمايد؛ زيرا قواعد عرفي جنگ، تنها قواعد قابل اجرايي است كه در صورت عدم وجود حقوق قرارداداي، قادر است كشورهاي متخاصم را به يكدیگر پيوند دهد.

ب - اصول كلي حقوقي: «در حقوق جنگ به اصول كلي حقوقي، نسبت به ساير منابع، كمتر بها داده شده است؛ به طوري كه معمولاً به خطا حقوق جنگ را، تنها «رسوم و

قوانین جنگی» می‌دانند؛ اما در واقع اصول کلی حقوقی در حقوق جنگ، نقشی تقریباً به همان اندازه مهم ایفا می‌کند که در حقوق صلح. از سوی دیگر، عرف و قراردادهای مربوط به حالت جنگ، همیشه بر اصول کلی حقوقی مبتنی می‌باشد. از جمله این اصول، اصل حسن نیت است که پایه و اساس روابط بین‌المللی را تشکیل داده و زیربنای حقوق جنگ نیز محسوب می‌شود».¹⁰

ج - قراردادهای بین‌المللی: قراردادهای
از جمله منابع عمده حقوق جنگ است و بخش اعظم این حقوق به صورت حقوق قراردادی و مدون می‌باشد. اینگونه قراردادهای بین‌المللی را می‌توان به ترتیب تاریخ انعقاد، به شرح زیر برشمرد:

1- اعلامیه پاریس مورخ 16 آوریل 1856 در زمینه جنگ دریایی (تحریم راهزنی دریایی، مصونیت اموال اتباع دشمن که با کشتی‌های بی‌طرف حمل می‌شود و همچنین محاصره دریایی).

10. L.Delbez: op.cit. p.514.

2- عهدنامه ژنو مورخ 22 اوت 1864 مربوط به حمایت از مجروحان، بیماران و کادر بهداری.

3- اعلامیه سن پترزبورگ مورخ 29 نوامبر 1868 در مورد ممنوعیت استفاده از برخی سلاحها.

4- اعلامیه 1874 بروکسل که برای اولین بار فرق میان نظامیان و غیرنظامیان را مشخص کرد.

5- عهدنامه‌های 1899 و 1907 لاهه. عهدنامه‌های لاهه مورخ 29 ژوئیه 1899 مشتمل بر دو قرارداد در زمینه حقوق جنگ می‌باشد: قرارداد مربوط به قوانین و عرفهای جنگ زمینی؛ قرارداد مربوط به تسری عهدنامه 1864 ژنو (فوق‌الذکر) به جنگهای دریایی. اما عهدنامه‌های لاهه مورخ 18 اکتبر 1907 سیزده قرارداد را شامل است که به جز سه قرارداد ذیل، بقیه مربوط به قوانین و مقررات جنگ زمینی و دریایی است: قرارداد مربوط به تحدید موارد استفاده از قوای نظامی جهت وصول مطالبات؛ قرارداد مربوط به شروع مخاصمات؛ قرارداد مربوط به اصلاح و تجدیدنظر در عهدنامه‌های 1899 لاهه.

- 6- عهدنامه 1904 لاهه در مورد بي‌طرفي
كشتي‌هاي بيمارستاني.
- 7- عهدنامه ژنو مورخ 6 ژوئيه 1906
مربوط به حمايت از بيماران و مجروحان
جنگي.
- 8- اعلاميه 1909 لندن در زمينه جنگ
دريائي. اين اعلاميه مورد تصويب كشورها
قرار نگرفت؛ ولي امروزه آن را به عنوان
تجلي بسيار كامل عرف دريائي محسوب
مي‌دارند.
- 9- عهدنامه واشنگتن مورخ 6 فوريه
1922 مربوط به تحديد سلاحهاي دريائي و
محدود نمودن تعداد كشتي‌هاي جنگي و عدم
استفاده از زيردريائي.
- 10- پروتكل ژنو مورخ 17 ژوئن 1925 در
زمينه منع استعمال گازهاي خفكان آور،
سمي يا مشابه آنها و نيز مواد ميكروبي.
- 11- عهدنامه ژنو مورخ 27 ژوئيه 1929
در مورد رفتار با مجروحان يا بيماران و
سرنوشت زندانيان جنگي.
- 12- پروتكل 1930 لندن مربوط به جنگ
دريائي.

13— قرارداد مورخ 1935 در زمینه حفاظت از بناهای تاریخی و مراکز علمی و هنری در زمان جنگ.

14— پروتکل لندن مورخ 6 نوامبر 1936 در زمینه ممنوعیت حمله به کشتی‌های بازرگانی توسط زیردریاییها.

15— عهدنامه‌های 1949 ژنو. عهدنامه‌های ژنو مورخ 12 اوت 1949 شامل چهار قرارداد است که سه قرارداد آن در واقع تجدیدنظر در قراردادهای قبلی است و چهارمین قرارداد متضمن یک نوع آوری در حقوق قراردادی جنگ است. این عهدنامه‌ها عبارتند از:

الف - عهدنامه مربوط به بهبود سرنوشت مجروحان و بیماران نیروهای مسلح هنگام اردوگشی. این عهدنامه، جانشین عهدنامه‌های ژنو مورخ 1864، 1906 و 1929 گردید.

ب - عهدنامه مربوط به بهبود سرنوشت مجروحان و بیماران و غریقان نیروهای مسلح در دریاها. این عهدنامه، جانشین یکی از عهدنامه‌های لاهه مورخ 1907 که در همین زمینه بود، گردید.

ج - عهدنامه مربوط به طرز رفتار با اسیران جنگی. این عهدنامه جانشین عهدنامه ژنو مورخ 27 ژوئیه 1929 گردید.

د - عهدنامه مربوط به حمایت از افراد غیرنظامی در زمان جنگ. امروزه عهدنامه‌های چهارگانه ژنو مهمترین اسناد بین‌المللی در زمینه حقوق جنگ می‌باشد که تا سال 1980 از تصویب یا الحاق 128 کشور برخوردار بوده است.

16- قرارداد لاهه مورخ 14 مه 1954 در زمینه حفظ میراث فرهنگی در زمان جنگ.

17- پروتکل‌های 1977 ژنو. در 10 ژوئن 1977 به دنبال سالها مساعی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، دو پروتکل به‌عنوان پروتکل‌های الحاقی به عهدنامه‌های ژنو مورخ 1949 به تصویب رسید. اولین پروتکل مربوط به نبردهای مسلحانه بین‌المللی و دومین پروتکل در زمینه نبردهای مسلحانه غیر بین‌المللی است. این پروتکلها تا سال 1981 از تصویب 17 کشور گذشته است.

18- عهدنامه مورخ 10 آوریل 1981 در مورد منع یا محدودیت استفاده از برخی سلاحهای کلاسیک که می‌توانند منجر به صدمات جبران‌ناپذیر و یا اثرات نامشخص گردند.

این عهدنامه سه پروتکل در زمینه تشعشعات هسته‌ای در بدن انسان، استعمال مین و تله‌های انفجاری و استفاده از سلاح‌های آتش‌زا را به‌دنبال دارد. عهدنامه مذکور تاکنون قابلیت اجرایی نیافته است.

19- قراردادهای مربوط به منع یا تحدید سلاح‌های هسته‌ای:

الف - قرارداد مسکو مورخ 5 اوت 1963 در مورد منع آزمایش‌های سلاح‌های هسته‌ای در جو، ماوراء جو و زیردریاه‌ها.

ب - قرارداد مورخ 27 ژانویه 1967 در زمینه اصول حاکم بر فعالیت‌های کشورها در کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو، کره ماه و دیگر کرات آسمانی.

ج - قرارداد مورخ اول ژوئیه 1968 در مورد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای.

د - قرارداد مورخ 11 فوریه 1971 در زمینه منع استقرار سلاح‌های هسته‌ای و دیگر سلاح‌های انهدام دسته‌جمعی در کف و زیرکف دریاه‌ها و اقیانوس‌ها.

ه - قرارداد مورخ 10 آوریل 1972 در مورد منع ساخت، تولید و انباشت سلاح‌های

میکر بی یا سمی و انهدام انبارهای موجود.

و — قرارداد مورخ 26 مه 1972 در زمینه محدود کردن سلاحهای استراتژیکی اتمی (معروف به سالت 1).

ز — قرارداد ولادی وستک مورخ 24 نوامبر 1974 در مورد محدود کردن سلاحهای هسته ای.

ح — قرارداد مورخ 18 مه 1977 در زمینه منع استفاده از سلاحهای اقلیمی.¹¹

ط — قرارداد مورخ 18 ژوئن 1979 در زمینه محدود کردن سلاحهای استراتژیکی اتمی (معروف به سالت 2).

بخش سوم آثار حقوقی جنگ

11. ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و حدود سی کشور دیگر در 17 مه 1977 قرارداد مربوط به منع استفاده از فنون تغییر محیط زیست برای مقاصد نظامی یا دیگر اهداف خصمانه، یعنی جنگ با سلاحهای اقلیمی را در مقر اروپایی سازمان ملل متحد در ژنو امضا کردند. به موجب مفاد این قرارداد، برپاساختن طوفانها، زمین لرزه ها، امواج و جزر و مدهای ایجاد شده به وسیله انسان به عنوان سلاحهای اقلیمی منع گردیده است.

به محض شروع خصمه، حالت جنگ برقرار می‌شود و کلیه مناسبات عادی میان متخاصمان قطع شده و جای خود را به مناسبات خصمانه می‌دهد. در نتیجه، آثار حقوقی معینی را، چه نسبت به کشورها و چه نسبت به افراد، به دنبال دارد. شروع حالت یا وضعیت جنگ، تأثیری در قانونی بودن یا نبودن اصل جنگ ندارد.

آثار جنگ نسبت به کشورهای ثالث

وقوع جنگ نه تنها آثار مهم و اساسی بر روابط کشورهای متخاصم با یکدیگر دارد، بلکه بر کشورهای ثالث نیز تأثیر می‌بخشد؛ بدین معنی که بلافاصله پس از بروز حالت جنگ، حقوق بی‌طرفی بر وضعیت کشورهای ثالث حاکم می‌گردد. از این پس، آنها حق مداخله و مشارکت مستقیم یا غیرمستقیم در جنگ آغاز شده را ندارند؛ البته می‌توانند مساعی جمیلة خود را در جهت اختتام آن مبذول دارند. آثار جنگ نسبت به کشورهای متخاصم عبارت است از:

قطع روابط دیپلماتیک و کنسولی:

يکي از جلوه‌هاي اساسي روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز میان کشورها، روابط ديپلماتيك و کنسولي است؛ اما جنگ که تجلي غيرقابل اعراض روابط خصمانه و غيرمسالمت‌آمیز میان کشورها است، نمی‌تواند با روابط ديپلماتيك و کنسولي همسوي داشته باشد. در نتیجه، به مجرد شروع جنگ، روابط ديپلماتيك و کنسولي کشورهای متخاصم خودبه‌خود قطع می‌شود. البته در عمل مواردی دیده شده که جنگ لزوماً موجب قطع کامل روابط ديپلماتيك و کنسولي میان متخاصمان نگردیده است.

از جمله پی‌آمدهای قطع روابط ديپلماتيك و کنسولي بر اثر بروز جنگ آن است که کادر ديپلماتيك و کنسولي طرفین متخاصمه، متقابلاً فراخوانده می‌شوند و مبادله آنان براساس اصل معامله متقابل به مثل، در يك کشور بی‌طرف صورت می‌گیرد. بدیهی است تا زمانی که مأموران مذکور قلمرو کشور متخاصم را ترک نکرده‌اند، کماکان از مصونیت‌های مقرر در حقوق بین‌الملل استفاده خواهند نمود.

طبق ماده 45 عهدنامه 1961 وین در مورد روابط ديپلماتيك، هر يك از طرفین

متخاصم مي‌تواند قبل از خاتمه مأموریت، کشور ثالثی را که خود بپذیرد و مورد قبول کشور پذیرنده باشد (معمولاً يك کشور بی‌طرف) مأمور دفاع و حفاظت از منافع ملی و اتباع خود کرده و آن را به مقامات صلاحیتدار کشور دشمن معرفی نماید. این کشور ثالث را «کشور حامی یا حمایت‌کننده» یا «حافظ منافع» می‌نامند.

این پدیده که قبل از عهدنامه وین مبنای عرفی داشت، در طول جنگ جهانی دوم دامنه وسیعی پیدا کرد؛ به‌طوری که سوئیس نمایندگی 35 کشور و سوئد نمایندگی 19 کشور متخاصم را به‌عهده گرفته بودند.

«وظایف کشور ثالث عبارت است از:

- 1- اداره و هدایت مذاکرات مربوط به مبادله کادر دیپلماتیک و کنسولی کشور مورد حمایت.
- 2- حمایت از اتباع کشور مزبور (حمایت و برگرداندن غیرنظامیانی که زندانی شده‌اند به کشور خود).
- 3- حفظ و حراست از اموال دولتی کشورهای متخاصم (ساختمانهای رسمی و بایگانیها)

4- حفظ و حراست از اموال خصوصي
اتباع كشورهاي متخاصم .

5- حمايت از زندانيان جنگي به
اتفاق كميته بين المللي صليب سرخ
(بازديد از اردوگاهها، توزيع كمكها،
مبادله اطلاعات هويتي، مراجعت دادن
بیماران و مجروحان به وطن».¹²

«از سوي ديگر، امروزه چنين معمول
است كه پس از قطع روابط، كشور مربوط،
[در اصطلاح عهدنامه وين 1961، از آن به
كشور فرستنده تعبیر شده است] يكي از
مأموران سياسي يا اداري سفارت سابق خود
را با جلب موافقت دولت محلي، به سمت
«حافظ اموال» منصوب مي نمايد. وظيفه اين
مأمور، همانطور كه از عنوانش برمي آيد،
حفاظت و حمايت از منافع و اموال سفارت
و اتباع كشور متبوع خود است. اين مأمور
حق مراجعه مستقيم و تماس با مقامات
دولت محلي را نخواهد داشت و تنها از
طريق سفارت كشوري كه حمايت و حفاظت را
عهده دار شده است مي تواند امور جاري را
انجام دهد. مأمور حافظ اموال تا زماني

12. Ch. Rousseau: op.cit. p. 345.

که در مأموریت است از کلیه مصونیتها و مزایای سیاسی بهره‌مند خواهد بود».¹³

مصادره و ضبط اموال دولتی دشمن:

اموال عمومی یا دولتی دشمن که در قلمرو کشور متخاصم قرار گرفته باشد، مشمول حکم مصادره خواهد بود، به استثنای ساختمانهای ملکی محل مأموریت کادر دیپلماتیک و کنسولی دشمن و اموال موجود در آنها که بلافاصله پس از خاتمه مأموریت لاک و مهر میشوند (مواد 46 تا 48 عهدنامه 1907 لاهه).

اخراج اتباع کشور دشمن:

تا سال 1949 هر یک از کشورهای متخاصم میتوانند اتباع طرف دیگر را از سرزمین خود اخراج کنند و آنها را به میهنشان بازگردانند. در طی دو جنگ جهانی گذشته نیز توقف و نگهداری شهروندان دشمن در اردوگاههای متمرکز، مخصوصاً اردوگاههای کار اجباری، بسیار معمول بود؛ ولی از سال 1949 این امر

13. دکتر محمدرضا ضیایی بیگدلی، حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ دوم، 1363، ص 252 و 253.

تابع قواعد قراردادي بسيار دقيقي گرديد که نتیجه آن تحديد بسيار محسوس قدرت تصميم‌گيري کشورها است. عهدنامه 1949 ژنو را فوقاً (طبقه‌بندي منابع حقوق جنگ) نام برده‌ايم.

وضعيت قراردادهاي بين‌المللي:

«يکي از علل اختتام قراردادهاي بين‌المللي [علاوه بر فسخ، تعليق، کناره‌گيري و ...]، جنگ است؛ زيرا ظاهراً بين جنگ و وجود قراردادهاي بين‌المللي يك نوع عدم هماهنگي و تضاد وجود دارد. قراردادهاي تجليات روابط صلح‌جويانه ميان کشورها هستند؛ در حالي که جنگ اين روابط را قطع مي‌کند و معمولاً به‌طور قهري و ضمني به حيات آنها خاتمه مي‌دهد. اما اين اصل کلي، استثنائاتي به شرح زير در بر دارد:

الف - مقررات مربوط به زمان جنگ، شامل قراردادهاي دوجانبه يا چندجانبه‌اي است که اختصاصاً به قصد اجرا در زمان جنگ منعقد شده است، مانند قراردادهاي مربوط به طرز رفتار با اسيران جنگي يا منع استعمال برخي سلاحها يا

موافقتنامه‌های ژنو راجع به صلیب سرخ و هلال احمر و غیره.

ب - امروزه به‌طور کلی پذیرفته شده است که قراردادهای دوجانبه‌ای که توسط کشورها منعقد می‌گردد، در صورتی در زمان جنگ لغو می‌شود که صرفاً برای زمان صلح منعقد شده باشد، مانند قراردادهای تجاری، اقتصادی و مالی. اما قراردادهایی که خط مرزی را معین می‌کند، ارزش بین‌المللی خود را حفظ می‌نمایند و عمل جنگ آثار این تعیین حدود را از بین نمی‌برد.

ج - جنگ نسبت به قراردادهای چندجانبه (جز در مورد قراردادهای دسته اول)، فیما بین کشورهای که در جنگ شرکت دارند، اثر تعلیقی دارد؛ و لی درخصوص کشورهای که حالت بی‌طرفی خود را حفظ نموده و در جنگ شرکت نمی‌نمایند، این نوع قراردادها همچنان معتبر مانده و اجرا می‌شود. همچنین قراردادهای چندجانبه بین کشورهای در حال جنگ و کشورهای بی‌طرف پابرجا می‌ماند؛ مثلاً هنگام جنگ ایتالیا و حبشه هیچ یک از دو طرف متحارب عضویت در جامعه ملل را رها

ننمود. از این طرز عمل می‌توان چنین نتیجه گرفت که قراردادهای چندجانبه‌ای که به‌موجب آن سازمانهای بین‌المللی تأسیس می‌گردند، حتی بین کشورهای در حال جنگ که عضویت چنین سازمانهایی را دارند، به حیات خود ادامه می‌دهد. بدیهی است در پایان جنگ و پس از برقرار صلح، این دسته از قراردادها دوباره برای کشورهای متحارب سابق به اجرا درمی‌آید، بدون آنکه احتیاج به وضع مقررات جدیدی باشد؛ مثلاً قراردادهای اتحادیه پستی که اجرای آن در رابطه با دو کشور فرانسه و آلمان که در حال جنگ بودند (جنگ جهانی دوم) متوقف گردید، پس از پایان مخاصمه مجدداً به اجرا درآمد».¹⁴

آثار جنگ نسبت به افراد عادی دشمن

بروز حالت جنگ، خواه ناخواه به افراد دشمن لطمه می‌زند. این لطمات یا متوجه شخص آنان است، یا فعالیت اقتصادی ایشان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و یا اموال آنان را از بین می‌برد. حقوق جنگ

14. همان مرجع، ص 101 و 102.

در مورد هر کدام از این مقولات دارای قواعد و مقرراتی است که ذیلاً آنها را بررسی می‌کنیم.

اتباع غیرنظامی دشمن:

تا قبل از سال 1949، در حالی که نظامیان تحت پوشش عهدنامه‌های ژنو قرار داشتند، غیرنظامیان از هرگونه حمایت حقوقی محروم بودند؛ به‌طوری که مخصوصاً در طی دو جنگ جهانی، در عمل ملاحظه شد که اتباع غیرنظامی دشمن آماج هر نوع تجاوز و تعدی بودند. در آن دوران، برخلاف برداشت سنتی که از سوی دانشمندان کلاسیک ابراز شده بود، جنگ هرگز یک اقدام که انحصاراً مربوط به حکومتها باشد، نبود؛ بلکه مستقیماً ملتها را نیز دربرمی‌گرفت که از آن جمله می‌توان توقیف و بازداشت آنان را در اردوگاه‌های کار اجباری نام برد.

متأسفانه در گذشته معاهدات صلح نیز چنین اقداماتی را صحه می‌گذاشت؛ اما با انعقاد عهدنامه ژنو مورخ 12 اوت 1949 مربوط به حمایت از افراد غیرنظامی در زمان جنگ، اتباع دشمن از حیث فردی تحت

حمایت شدید حقوقی قرار گرفته و عنوان «شخص حمایت شده» را یافتند.

از این پس، به موجب مفاد عهدنامه ژنو، افراد غیرنظامی مقیم در سرزمین دشمن حق ترک یا خروج از سرزمین بیگانه و بازگشت به میهن خویش را دارند و چنانچه درخواست ایشان مورد قبول قرار نگیرد، می‌توانند به دادگا صالح محلی رجوع نمایند. در مقابل، دولت محل اقامت آنان نمی‌تواند آنان را مجبور به اقامت در سرزمین خود کند.

اتباع بیگانه حق کار کردن در سرزمین دشمن را حفظ کرده و آن را دارا خواهند بود؛ ولی اجباری به این امر ندارند، مگر در حد متعارف افراد بومی. بازداشت و توقیف غیرنظامیان دشمن ممنوع می‌باشد، مگر اینکه این امر برای تضمین امنیت کشوری که این افراد در قلمرو حاکمیت آن هستند، ضرورت داشته باشد که در این صورت یک نظارت دائمی از سوی مقامات قضایی یا اجرایی ضروری خواهد بود. در نتیجه، نگهداری (توقیف) آنان تابع قواعد بسیار دقیقی، از حیث محل‌های نگهداری، تغذیه، پوشاک، مراقبت‌های

پزشکی و انجام فرائض مذهبی و غیره، خواهد بود.

از سوی دیگر، دولت محل اقامت آنان حق ندارد اتباع غیرنظامی دشمن را به عنوان زندانیان یا اسیران جنگی تلقی نماید. همچنین، غیرنظامیان دشمن در تمام دوران محاصره، حق غیرنظامی بودن خود را حفظ نموده و در حدود مقررات می‌توانند حقوق ناشی از اهلیت مدنی خود را اعمال کنند؛ بدین معنی که این افراد حق اقامه دعوی به‌طور کلی نزد مقامات قضایی دولت محل توقف را خواهند داشت.

در مورد مبنای حق اقامه دعوی اتباع دشمن در مراجع قضایی کشور محل توقف، نظرات متفاوتی ابراز شده است؛ ولی مهمترین آنها مربوط به دکترین انگلوساکسن از یک سو و دکترین قاره اروپای مرکزی از سوی دیگر است.

«دکترین انگلوساکسن مبتنی بر این نظریه است که کشورها چنین حقی را برای افراد غیرنظامی دشمن، حداقل به‌عنوان خواهان یا شاکی نمی‌شناسند؛ اما دکترین قاره اروپا (حقوق نوشته) با الهام از نظرات ژان ژاک روسو مبنی بر اینکه «جنگ

چیزی نیست مگر رابطه حکومت با حکومت دیگر»، حق اقامه دعوی را برای غیرنظامیان دشمن به رسمیت شناخته است. دو جنگ جهانی عملاً پیروزی نظریه انگلوساکسن را نشان داده است؛ ولی خوشبختانه عهدنامه 1949 ژنو این رویه عملی را رد نمود.¹⁵

بالاخره، اذیت و آزار بدنی غیرنظامیان دشمن به هر صورت که باشد ممنوع خواهد بود و رجوع به مقامات حمایت‌کننده که همان نمایندگان کشورهای بی‌طرف هستند، همواره امکان‌پذیر می‌باشد. همانطور که گفته شده با توجه به عهدنامه 1961 وین در مورد روابط کنسولی و دیپلماتیک، اتباع کشور مخاصم که مقیم در سرزمین کشور طرف مخاصمه هستند، می‌توانند تحت حمایت یکی از نمایندگان کشورهای بی‌طرف قرار گیرند.

فعالیت اقتصادی دشمن:

اعلان جنگ موجب توقف هرگونه فعالیت اقتصادی میان اتباع کشورهای متخاصم با یکدیگر می‌گردد و مبادلات اقتصادی میان

15. L.Delbez: op.cit., p. 526.

طرفین را قطع می‌کند. فعالیت اقتصادی افراد دشمن مورد توجه حقوق قراردادی مخصوصاً عهدنامه 1949 ژنو مربوط به حمایت از افراد غیرنظامی در زمان جنگ، واقع نشد و موضوع به حقوق عرفی احاله گردید.

طبق حقوق عرفی، جنگ روابط خصوصی میان اتباع کشورهای متخاصم را قطع می‌کند. این قاعده از حیث اقتصادی دو جنبه دارد: یکی ممنوعیت تجارت با دشمن و دیگری لغو قراردادهای خصوصی اتباع کشورهای متخاصم با یکدیگر.

الف - ممنوعیت تجارت با دشمن: یکی از جلوه‌های قطع روابط خصوصی میان اتباع کشورهای متخاصم با یکدیگر، ممنوعیت تجارت است. تا سال 1914، اغلب مؤلفان و دانشمندان انگلوساکسن، به پیروی از نظرات «بینکرشوک» هلندی، معتقد به وجود یک قاعده عام در حقوق بین‌الملل در مورد ممنوعیت تجارت با دشمن بودند. در مقابل، دکترین قاره اروپا یا حقوق نوشته این قاعده را مردود می‌دانست؛ ولی این اصل را پذیرا بود که کشورهای متخاصم حق اخذ تصمیم در مورد ممنوعیت

تجارت با دشمن را دارا می‌باشند. همانطور که ملاحظه می‌شود، این دو نظریه تنها از حیث شکلی و ظاهری با یکدیگر متفاوت است.

در جریان جنگ جهانی اول، کلیه متخاصمان بدون استثنا، تدابیری به منظور منع تجارت با دشمن اتخاذ نمودند. این ممنوعیت نه تنها شامل تجارت با اتباع دشمن بود، بلکه تجارت با دولتهای دشمن را نیز دربرمی‌گرفت. در طول جنگ جهانی دوم هم نظامی مشابه مذکور مجری و معمول بود.

امروزه قاعده ممنوعین تجارت با دشمن از جمله قواعد عام حقوق بین‌الملل می‌باشد. این قاعده مکان خاصی در حقوق داخلی بعضی کشورها نیز دارد؛ بدین صورت که «قوانین داخلی به‌طور کلی ممنوعیت تجارت با دشمن را با ضمانت اجرای کیفری و مدنی (بطلان قراردادهای اعلام داشته اند».¹⁶

ب - بطلان قراردادهای خصوصی با دشمن:
از آغاز اولین جنگ جهانی، کشورهای متخاصم کلیه قراردادهای خصوصی منعقد

16. P. Reuter: Droit International Publique, thémis, 4éd., 1973, p. 374.

پس از شروع مخاصمات را که دربرگیرنده روابط با دشمن بود، به دلیل مغایرت با نظم عمومی، باطل اعلام کردند؛ اما قراردادهای پیش از جنگ و آنهایی که در حال اجرا است، چنانچه ضرورت ایجاب نماید، به حالت تعلیق درمی‌آید. همین رویه عملی در جنگ دوم و پس از آن مجدداً تجلی نمود.

اموال اتباع دشمن:

تا سال 1914، مطابق اصل حاکم بر وضع اموال اتباع کشورهای در قلمرو دشمن، مالکیت خصوصی اتباع دشمن مورد احترام و رعایت بود؛ اما مالکیت عمومی یا دولتی تابع قاعده مصادره می‌گردید. این اصل مبتنی بر مواد 46 تا 48 مقررات عهدنامه 1907 لاهه بود.

با آغاز جنگ اول جهانی، این قاعده کاملاً نادیده انگاشته شد و اصلی مغایر با آن حاکم گردید که به موجب آن هر یک از کشورهای متخاصم می‌تواند اموال خصوصی اتباع کشورهای دشمن در حال جنگ را (اعم از منقول یا غیرمنقول) نیز مصادره و ضبط نماید.

در سالهاي ميان 1914 تا 1918 كشورهاي متخاصم تصميمات كاملاً متفاوتي در اين زمينه اتخاذ نمودند كه تقريباً تمامي آنها محدودكننده حق مالكيت خصوصي اتباع دشمن بود. معاهدات صلح 1919 به اين تصميمات نادرست اعتبار حقيقي بخشيد. براساس اين معاهدات، مالكان حق هيچگونه ادعا و اعتراض در مورد اموال ضبط شده خود را نداشته و نمي توانستند اموال خود را از متصرف طلب نمايند. جالب توجه است كه توقيف و ضبط اموال مدتها پس از خاتمه مخاصمات نيز ادامه داشت، تا اينكه موافقتنامه برلن مورخ 20 اكتوبر 1926 به اين رويه خاتمه داد.

جنگ جهاني دوم آغاز شد، بدون آنكه حقوق موضوعه در اين رابطه تغيير کرده و يا نواقص موجود در حقوق قراردادهاي بين دولتها مرتفع شده باشد. در نتيجه، عموم متخاصمان رفتاري مشابه رفتار سالهاي جنگ اول در پيش گرفتند. متأسفانه معاهدات صلح 1947 نيز اين اقدامات را مورد تأييد قرار داد؛ اما در عين حال، كشورهاي شكست خورده در جنگ را ملزم ساخت تا اموال ضبط شده متفقين را مسترد

دارند و حتی از کشورهای بی‌طرف (سوئیس، سوئد و اسپانیا) دعوت گردید تا این مقررات را پذیرا شوند.

به‌رغم رویه عمومی کشورها در دو جنگ گذشته، امروزه نمی‌توان به اینگونه عملکردهای غیرحقوقی استناد نمود و مالکیت خصوصی اتباع دشمن را نادیده گرفت و اموال آنها واقع در قلمرو طرف متخاصم را موضوع مصادره و ضبط قرار داد. مقررات 1907 لاهه و عهدنامه 1949 ژنو مربوط به حمایت از افراد غیرنظامی در زمان جنگ و پروتکل شماره یک الحاقی آن در 1977 به این نظر، ارزش حقوقی لازم را می‌بخشد.

نتیجه‌گیری کلی

نگرشی اجمالی به مسائل اساسی و اولیه حقوق جنگ به ما نشان داد که جنگ یکی از نمودهای عمده «توسل به زور» در مناسبات بین‌المللی است که می‌توان آن را از نظر حقوق بین‌الملل چنین تعریف کرد: جنگ اعمال قدرت مسلحانه کشورها علیه یکدیگر می‌باشد که مشروط به اعلام صریح قبلی آنها است و هدف از آن معمولاً تحمیل

اراده مهاجم در جهت منافع و مصالح ملي است.

در مقابل صلح، كه يك وضعيت عادي مي‌باشد، جنگ يك حالت استثنائي است؛ در نتيجه، حقوق جنگ نيز در برابر حقوق پيشگيري‌كننده جنگ يك حقوق استثنائي است. حقوق جنگ شامل قواعدي است كه حاكم بر دوران جنگ مي‌باشد و كشورهاي متخاصم در روابط خصمانه خود با يكديگر و با كشورهاي بي‌طرف، بايستي آن قواعد را مد نظر داشته باشند و آن را رعايت كنند.

هرچند درخصوص ضرورت وجودي حقوق جنگ، ميان دانشمندان اختلاف نظر شديدي وجود دارد، ولي پديده جنگ را به‌عنوان يك «واقعه» در عرصه بين‌المللي بايستي در نظر داشت و با كمك قواعد حقوقي، آن را تحت نظم درآورد تا شايد بتوان از اين طريق از شدت خطرات و لطمات ناشي از آن كاست.

گرچه قواعد مربوط به حقوق جنگ پيشرفت قابل ملاحظه‌اي نكرده است، اما تعهدات قراردادي دولتها در مورد جنگ - به‌عنوان يكي از منابع حقوق جنگ - نيز چندان ناچيز نيست. بديهي است نمي‌توان

در شمارش منابع حقوق جنگ، منابעי چون عرف و اصول كلي حقوقی را نادیده انگاشت. به هر حال و روی هم رفته، حقوق پیشگیری جنگ از حقوق جنگ به معنای خاص آن، پیشرفت و تحول بیشتری داشته است. در بخش آخرین مقاله به مسئله «آثار حقوقی جنگ» پرداخته ایم تا یکی از مباحث مهم حقوق جنگ را به نحو اجمال بررسی کرده باشیم.

جنگ - بلافاصله پس از شروع - کلیه روابط میان متخاصمان با یکدیگر و یا با کشورهای ثالث (یا بی طرف) را دگرگون می سازد. از جمله این آثار ممکن است قطع روابط دیپلماتیک و کنسولی میان متخاصمان، مصادره و ضبط اموال دولتی دشمن، اخراج اتباع کشور دشمن از سوی طرف دیگر مخاصمه، و لغو یا تعلیق قراردادهای بین المللی زمان صلح از جانب کشورهای متخاصم باشد.

جنگ، به افراد عادی کشورهای متخاصم نیز از جهات مختلف صدمه وارد می کند. البته شخص آنان و اموالشان که در قلمرو طرف متخاصم واقع باشد، از هرگونه تعرض مصون است و تحت حمایت حقوقی خواهد بود،

اما تجارت با دشمن ممنوع بوده و ممکن است قراردادهای خصوصی فی‌مابین اتباع نیز لغو و از درجه اعتبار ساقط گردد.